

## بسم الله الرحمن الرحيم

شنبه ۹۶/۱۰/۳۰ (جلسه ۲۹۶)

کلام در دو اشکالی بود که آخوند به طهارات ثلاث کرد. اشکال اول این بود که بعد از اینکه معلوم شد امر غیری ثواب و عقاب ندارد امکان تقرب هم بهش ممکن نیست خب در طهارات ثلاث چطور کسی که وضو بگیرد ثواب دارد چطور امکان تقرب هست به امر غیری به وضو.

این اشکال اول بود. اشکال دوم اینکه امر غیری توصلی است چون غرض از امر رسیدن به ذی المقدمه است و قصد قربت میخواهد چکار؟ و حال آنکه در طهارات ثلاث بدون قصد قربت امر غیری ساقط نمیشود.

از این دو اشکال جوابهایی داده شده. جواب اول جوابی بود که آخوند در کفایه قبول کرده و فرموده این جواب کافی است. آن جواب این بود که:

منشأ ثواب و داعویت همان امر نفسی است یعنی در واقع به خاطر آن استحباب نفسی وضو ثواب میدهند.

داعویت برای آن امر نفسی است.

ان قلت: پس برای چه امر غیری اش تعبدی باشد؟ کسی وضو میگیرد بدون قصد قربت، خب غایه الامر اینکه استحباب نفسی را نیاورده اما چرا امر غیری ساقط نمیشود؟ میفرماید: به خاطر اینکه ذات وضو مقدمه نیست مقدمه ان وضوی مستحب عبادی مقدمه است. الان همانطوری که اگر کسی وضو بگیرد اول دست چپش را بشوید یا معکوسا صورتش را بشورد این امر غیری ساقط میشود؟ میگوید نه. چرا؟ چون مقدمه را نیاورده. همانطوری که مقدمه شرطش این است که اول دست راست شسته شود ید یمنی و وجه هم معکوسا نباشد من الاعلی فالاعلی باشد خب همانطوری که این وضویی که مقدمه هست وضوی مستحبی که عبادی است مقدمه است، اگر این وضوی مستحب عبادی را نیاری مقدمه را نیاوردی و

سرّ اینکه قصد قربت لازم است نه به خاطر اینکه امر یقتضی التعبدیه نه؛ چون ذات مقدمه با غمض عین از امر غیری خودش تعبدی است. این فرمایش آخوند است.

ان قلت: این حرف شما که لازمه فاسدی دارد. و آن اینکه اگر کسی روحش از امر نفسی خبر دار نباشد استحباب نفسی وضو را اصلاً نمیداند، قصد کرد به قصد امر غیری این وضو را بیاورد، باید این وضو باطل باشد؟ چرا؟ چون شما فرمودید: امکان تقرب و داعویت مال امر نفسی است و حال آنکه امر نفسی را قصد نکرده.

میفرماید اگر کسی امر غیری را قصد کرد ارتکازا امر نفسی را قصد کرده. چرا؟ چون امر غیری دعوت میکند به مقدمه. مقدمه چیست؟ وضویی که به قصد امر نفسی آورده بشود. خب قطعاً شما اگر آن وضو را به قصد امر نفسی مقدمه را بیاوری قطعاً باید قصد امر نفسی را بکنی.

ملازمه دارد قصد امر غیری با قصد امر نفسی و لو ارتکازا. این فرمایش آخوند بود.

بر این فرمایش آقای نایینی سه تا اشکال کرده بود.

اشکال اول این بود که: این استحباب طهارات ثلاث در وضو وغسل درست است، اما در تیمم درست نیست.

این را آقای خوئی و دیگران اشکال کردند که در تیمم هم استحباب نفسی دارد، التراب احد الطهورین یکفیک عشرین سنه و به انضمام ان الله يحب المتطهرین استحباب نفسی تیمم درست میشود.

اتفاقاً منهاج را هم که دیشب نگاه کردم، دیدم که ایشان فتوا هم داده به استحباب نفسی تیمم.

اشکال دوم که خیلی دقیق بود این بود که آقا! اگر شما میگویید که وضو استحباب نفسی دارد و امر غیری که تعلق میگیرد عبادیتش به جهت استحباب نفسی اش

است لازمه اش این است که در وضو وقتی مقدمه هست هم وجوب غیری باشد و هم استحباب نفسی باشد و این محال است اجتماع دو حکم محال است چون احکام خمس متضادند. پس وقتی وجوب آمد استحباب زائل میشود، استحباب زائل شد منشأ داعویت و ثواب و منشأ قصد تقرب همه زائل شد.

این اشکال دومی بود که آقای نایینی گرفته بود.

از این اشکال خب ما باید بر مبانی مختلف جواب دهیم. کسانی که تقریباً متوجه اند بر مبانی مختلف جواب دهند: یک حاج شیخ اصفهانی است که یک مقداری حواسش هست.

مرحوم آقای قوچانی یک مقدار کمتر حواسش هست. آقای خویی به مبانی مختلف مخصوصاً مبنای آخوند اشاره نکرده، حالا ما این اشکالی که مرحوم نایینی کرده و آقای خویی جواب داده که با طریان وجوب و امر غیری استحباب از بین نمیرود.

مثل طریان وجوب غیری بر یک مستحب مثل بروز وجوب در سایر موارد است الان کسی که نذر میکند نماز شب بخواند، خب وقتی که نذر کرد، نماز شب وجوب پیدا میکند از باب وجوب وفا به نذر در نتیجه این واجب اما استحبابش از بین نمیرود. استحباب و وجوب مندک میشوند و یک امر موکد میشوند. هر کدام از اینها یک لونی از دیگری کسب میکند. مثلاً در این مقدمه امر غیری از این استحباب نفسی لونی عبادیت را کسب میکند و استحباب نفسی از امر غیری لونی وجوب را کسب میکند. بله آنی که از بین میرود حدّ استحباب است نه اصل استحباب.

حدّ استحباب از بین میرود نه اصل استحباب و لذا مندک میشوند و این هیچ اشکالی ندارد.

خب اینجا به آقای خویی ما عرضی داریم که دیدم مرحوم حاج شیخ در نهاییه الدراییه هم اشاره فرموده: الان استحباب یک امر اعتباری است به نظر شما، وجوب یک امر اعتباری است، استحباب از بین نمیرود یعنی چه؟ یعنی این امر اعتباری هست؟ یعنی این وضویی که مقدمه صلات میشود بعد از وقت، امر اعتباری هست؟

خب اگر امر اعتباری هست این به حدّ خاص است دیگر. حدّ آن از بین رفته  
یعنی چه؟

همانطوری که نماز شب قبل مستحب بوده همان استحباب بعد از نذر باقی است.  
وضو قبل مستحب بوده همان استحباب بعد از اینکه امر غیری می‌رود باقی است.  
یعنی چه که منکّ می‌شود و حدّ آن از بین می‌رود؟

حدّ آن به قوت خود باقی است و حقیقت آن هست. آن وقت یک لازمه ای دارد و آن  
اینکه شارع میتواند دو تا حکم جعل کند به نحو عام و خاص؟ یکی اینکه استحباب  
جعل کند برای وضو و همین وضوی مستحب در صورتی که مقدمه می‌شود یک  
وجوب هم دارد، دو تا حکم است. این اگر هست ما که این را قبول کردیم. چون  
چند روز پیش توضیح دادیم که به نظر ما جعل دو تا حکم روی دو عنوان عام و  
خاص اشکالی ندارد.

اکرم العلماء و اکرم العدول اشکالی ندارد. عالم عادل دو تا وجوب برایش  
جعل شده. وضویی که مقدمه صلات است دو تا حکم برایش جعل شده یکی  
استحباب و یکی وجوب.

اشکال شاگرد: تنافی هست یعنی نمیشود برای مطلق وجوب جعل کند و برای  
خاصش وجوب جعل کند؟ پس استحباب از بین رفته؟

جواب: اگر این طور است به آقای خوئی می‌گوییم پس یعنی چه می‌فرمایید این  
استحباب حدش از بین رفته و خودش باقی است؟

اشکال شاگرد: اصل طلب که باقی است؟

جواب: اصل طلب که یا در ضمن استحباب جعل میشود یا در ضمن وجوب جعل  
میشود یکی از اینهاست. طلب که خودش احکام خمس است دیگر.

اشکال شاگرد: حکم عقل است دیگر؟

جواب: نه؛ بنا بر مسلک حکم عقل ما نیامدیم. مسلک دیگران را میگوییم. حکم عقل را بعد میگوید.

خب اگر این استحباب هست. پس دیگر حدش از بین رفته و به اعتبار خاص نیست و اصلش باقی است دیگر چیست؟ خب هست دیگر؟ اگر نیست خب نیست، پس یعنی چه قصد استحباب میکند؟

بله؛ شما بفرما محبوبیتش هست، مصلحتش هست رجحانش فی حدنفسه هست، همه اینها درست. اما استحباب هست یعنی چه هست؟ استحباب هست حدش حذف شده؟

یعنی چه که حدش حذف شده؟! استحباب قوامش به آن حدش است.

چرا؛ مثل ما اشکال نداره. ما اصلا ملتزم میشویم که وضویی که مقدمه هست هم امر گیری دارد و هم استحباب نفسی دارد.

اگر بگویید هم امر گیری دارد و هم استحباب نفسی دارد این که نمیشود و قابل جمع نیست؟

میگوییم: قابل جمع است. چون استحباب نفسی نسبت به آوردن حتما لا مقتضی است نه مقتضی عدم. میگوید از ناحیه من لزومی نیست که بیاوری اما اگر لزومی از جای دیگر آمد من کاری ندارم. مستحب نمیگوید که بر شما جایز است که این را ترک کنی و لو بلغ ما بلغ، هر عنوانی که طاری شود... خیر؛ مستحب مثل احلت لکم بهیمه الانعام، گوشت بهیمه الانعام بما هو گوشت اقتضای حرمت ندارد و حرمت برایش جعل نشده.

بله یک جایی باید از این گوشت اجتناب کنی چون مثلا حرام شده اون حرف دیگری است.

اشکال شاگرد: ان وقت اباحه و حرمت هم جمع میشود؟

جواب: اباحه و حرمت جمع نمیشود. چون فرقتش این است که این مقتضی این است که بیاید. آوردنش را من دوست دارم اما نسبت به اینکه حتما باید بیاوری من به لحاظ من لازم نیست ولی اگر عنوان دیگری آمد من کاری ندارم. ولی استحباب و حرمت به لحاظ مقتضی اش با هم جمع نمیشوند. چون مستحب میگوید آقا! من در ذاتم نهفته که بیایی دوست دارم که بیایی.

شاگرد: از یک جهت است؟

جواب: نه مطلق است. اگر از یک جهت شد معنایش این است که اگر عنوانی آمد استحباب از بین میرود. دو مطلب نباید خلط شود.

مثل این میماند که کسی میگوید برای خروج از کشور شناسنامه لازم نیست. بله حالا کسی میخواهد سوار هواپیما شود شناسنامه شو میخواهند. دولت میگوید آن حکم من که برای خروج از کشور شناسنامه لازم نیست به جای خودش است این هم که برای هواپیما شناسنامه میخواهند به جای خودش است. چون اونی که میگوید برای خروج از کشور شناسنامه لازم نیست نمیگوید حالا اگر کار دیگری شد تکلیف چه میشود؟ ولی اگر یک جایی حکومت بگوید برای خروج از کشور شناسنامه لازم نیست ولی برای دختران زیر پانزده سال شناسنامه لازم است. آیا این معنایش این است که حکمش را تخصیص زده؟ استحباب نسبت به اینکه بیاوری مقتضی است این جدا شدنی نیست ولی نسبت به اینکه لازم است حتما بیاری من نمیگم حتما لازم نیست بیاری از ناحیه من، یعنی من اقتضایم بیشتر از این نیست اما اگر یک مقتضی دیگری آمد اشکال ندارد به خلاف استحباب و حرمت به خلاف اباحه و حرمت، به خلاف کراهت و استحباب اینها با هم جمع نمیشوند.

سوال شاگرد: به خاطر ملاک با هم جمع نمیشوند؟

جواب: بحث ملاک نیست، اصلا اشعری باشد که ملاک ندارد. به خاطر غرضش است.

سوال: اصلا اقتضا ندارد.

جواب: نسبت به اینکه بیاری اقتضا دارد. نسبت به اینکه اقتضا دارد میگه من خودم میگم بیار، شما چکار داری؟

سوال شاگرد: استحباب حد هم که دارد؟

جواب: حدش این است که لازم نیست، ولی حد استحباب این نیست که گاهی موقع من دوست ندارم.

حقیقت استحباب یعنی: دوست دارم بیاری، حرمت میگه بیاری دوست ندارم. چرا میگویند شرط مخالف مقتضی عقد باطل است؟ چون عقد نکاح میگوید این مقتضی مرا که زوجیت باشد حاصل شود، حالا یک شرطی شود که زوجیت حاصل نشود، میگوید اگر اینجوری است پس من باید بروم! ولی شرط کنی که تا یکسال وطنی نشود، این اشکال ندارد. چون عقد نکاح میگوید قوام من به وطنی نیست از ناحیه من وطنی اشکال ندارد اما اگر از یک جای دیگر وطنی را قیچی کرد قوام مرا قیچی نکرده قوام استحباب به طلب الفعل و دوست داشتن و اتیان است. این با چیزی که با این نسازد جور در نمیآید. اصلا آقای خویی؟ اصلش باقی است، یعنی چه؟ یعنی حدش از بین رفته؟ استحباب امر اعتباری است. این امر اعتباری را جعل کرده خب استحباب میشود طلبی که جواز ترک در آن است ما میگوییم طلبی که جواز ترک در آن است این معنایش این نیست که طلبی است که جواز ترک مطلقا در آن است. طلبی است که جواز ترک از ناحیه استحباب در آن است مثل اینکه کسی بگوید من میخواهم به منزل شما بیایم عمامه لازم است بذارم؟ میگم نه من عمامه برا من لازم نیست. میگه آخه سر کوچه پلیس ایستاده آنهایی که عمامه ندارند را اصلا به داخل کوچه راه نمیده، میگه خب من چکار کنم؟

بله اگر من بگم تحت هر شرایطی ..... ببینید یک چیزهایی است لازمه خود استحباب است و قوام استحباب است و یک چیزهایی است لازمه اطلاق استحباب و عدم حکم دیگر است، جواز ترک مال اطلاق استحباب و عدم حکم دیگر است او را منافات ندارد که قیچی کند.

سوال شاگرد: چرا اینها را از حقیقت استحباب خارج کردید؟

جواب: چون استحباب میگوید طلب من جواز ترک در آن نیست. یعنی اقتضا ندارد که باید بیاوری.

سوال شاگرد: به اصل طلبش حیثی نگاه نمیکنیم ولی نسبت به جواز ترک ....

جواب: چون اصلش را طلب دارم، مثل اینکه داخل کوچه هر کس بیاید عمامه باید بدارد، ولی من بگویم هر کس داخل کوچه بیاید عمامه لازم نیست.

از حیث من استحباب طلب هست. وقتی وجوب آمد منافات دارد؟ اگر حرمت آمد تو باید بروی؟ چون میگه از حیث من هست اما از حیث تو نیست، پس نیست پس باید برویم.

یک کلمه گفتم که در کلمات نیست. اطلاق استحباب و عدم طریان عنوان آخری که یقتضی الوجوب این ارزش جواز ترک در میاید نه از خود ماده استحباب و جعل استحباب.

این در ما هم اشکال ندارد. الان هم میگویم استحباب بما هو استحباب مثل قضیه لولائی است. استحباب بما هو استحباب یعنی از ناحیه من منعی از ترک نیست، بلکه اگر منع از ترک نبودن قوام استحباب بود که حق با شماست. اگر این نبود هیچی دیگر.

این را دقت کنید. عین حرف ما را باید آقای خوئی قبول کنه. چون اگر آقای خوئی قبول نکنه از ایشان سوال میکنیم: استحباب با حرمت جمع میشود؟ طبعاً میگوید نه. میگیم چرا نه؟ پس قطعاً در ذهن آقای خوئی هم یک چیزی بوده، یک چیزی هست قوام استحباب است و یک چیزی هست قوام استحباب نیست، خب اگر قوام استحباب نیست که استحباب به قوت خودش باقی است. اگر قوام استحباب عدم منع از ترک باشد مثل طلب خب پس شما بگو استحباب هم با حرمت جمع میشود؟ چرا میگی جمع نمیشود؟ چرا میفرمایید استحباب با وجوب قابل جمع است؟ چرا میفرمایید کراهت با حرمت قابل جمع است؟ گیری که من عرض میکنم



کمک آقای خوئی هم میکنم . اگر آقای خوئی عرض ما را قبول نکنه خودش هم گیره. لکن آقای خوئی لم را بیان نکرده و اگر لم را بیان میکرد . یعنی چه مندک میشود؟ خب استحباب به قوت خودش باقی است؟ مثل اکرم العلماء و اکرم الهاشمیین عالم هاشمی واقعا دو تا وجوب دارد آن هست این هم هست نماز شبی که نذر کردی دو تا حکم دارد استحبابش هست این هم هست گیر نداره چه اشکال داره؟ اندکاک معنا نداره.

یک کلمه داریم در هیچ کتابی هم نیست و ان اینکه قوام استحباب به طلب الفعل است و قوامش به عدم المنع من الترك نیست. عدم المنع من الترك لازمه اطلاق استحباب است. نه لازمه اصل استحباب.

مثل راه رفتن که لازمه انسانیت انسان نیست، انسانی که سالم باشد راه میرود. حالا اگر یک جایی یک کسی پاهایش را بست میگوییم این انسان است. میگه این که راه نمیرود؟ گفتیم راه رفتن لازمه انسان سالمی است که پایش مشکلی نداشته باشد الان هم همینطور است ولی پاش بسته است.

این روی مبنای کسانی که امر را اعتباری میدانند ، استحباب هست اصلا این حرف ها هم نیست خودش هم هست به حده الخاص هست حدش از بین میرود غلط است.

اشکال شاگرد: تضاد احکام چه میشود؟ احکام خمس با هم متضادند، و این ربطی به اطلاق ندارد؟

جواب : تضاد احکام شریفه که آیه شریفه نیست. چون تضاد بنابر مسلک اینکه احکام اعتباری اند یادر مبدء است و یا در منتها. مثلا میگوییم وجوب با حرمت متضاد است چون وجوب میگوید فعل من مصلحت ملزمه دارد حرمت میگوید فعل من مفسده ملزمه دارد این دو جمع نمیشوند.

در منتها وجوب میگوید بیار حرمت میگوید نیار لذا جمع نمیشوند. ولی وجوب و استحباب در مبدءاً تنافی ندارند چون صلوات لیل یا وضوفی حد نفسه با غمض عین

از طریان عنوان آخر مصلحتش کم است ولی حالا یک چیز میآید مصلحتش را زیاد میکند.

بله اگر بگوید مستحب معنایش این است که هر عنوانی که طاری بشود این مصلحتش کم است بلکه این درست است . استحباب با وجوب نمیسازد ولی این میگوید نه . مثل این میماند پول جیب من اگر کسی بهش نده فی حد نفسه صد هزارت بیشتر ندارد. حالا ممکن است کسی دیگر بیاید پول را تبدیل به سیصد هزارت کند.

در ناحیه منتها هم عرض کردم مننها میگوید من این را دوست دارم و میخواهم بیایی، اما منع از ترک دارم؟ میگه به لحاظ من منع از ترک نداری ولی اگر یک عنوان دیگری منع از ترک را بیاورد من به او کاری ندارم .

لذا احکام خمس متضادند به اطلاقش غلط است. وجوب با استحباب متضاد نیست. با این توضیحاتی که دادم. حرمت با کراهت متضاد نیست. ولی اباحه با حرمت متضاد است کراهت با استحباب متضاد است وجوب با حرمت متضاد است .

سوال شاگرد...

جواب: خب وجوب را بر میدارد . تخصیص را بر میدارد وجوب برداشته شد. عنوان ثانوی منافات ندارد یعنی وجوب در این صورت نیست. مثل اینکه احلت لکم بهیمه الانعام وقتی که قصد شد دیگر حلیت نیست. حلیت نیست اقتضای حلیت غیر از حلیتی است که شارع اعتبار کرده. بلکه مقتضی حلیت در آن هست ولی خود حلیت مجعوله نیست. چون اگر در جعل حلیت را قصد کند میگوییم برای چه جعل کردی؟ میگه به خاطر اینکه دلم میخواهد ، بیاری یا نیاری. میگیم حرمت را برای چه جعل کردی؟ میگه نمیخواهم بیاری. نفهمیدیم دل تو چه دلی است؟ دل تو هم میخواهد هم نمیخواهد اصلا این میخواهد...؟

بله مقتضی اش هست. وقتی که میگوییم عنوان ثانوی است حکم اولی حمل بر اقتضایی میشود یعنی اقتضاء حکم است نه اینکه حکم است. تخصیص است. همانطوری که اکرم العلماء لا تکرّم الفساق من العلماء دیگر عالم فاسق وجوب اکرام ندارد عنوان ضرر عنوان قصد وقتی که طاری میشود ان حکم نیست.

میگوید چطور حمل بر حکم اقتضایی میشود؟ میگوید این اقتضایی یعنی اقتضاء حکم. نه اینکه حکم الان هست. مثل این میماند که بگه من اگر درس نبود فی حد نفسه حرم میرفتم ولی دیگه الان حرم رفتن در کار نیست، بله مقتضی حرم رفتن فی حدنفسه هست.

عرض کردیم این را آقای خویی هم با ید ملتزم شود. همه باید ملتزم شوند. مگر کسی بگوید ما اندکاک را قبول نداریم اما حدش از بین میرود به اطارئه الخاص، این لبش همین است. این روی مسلک قوم است.

و این خودش در واقع یکی از آن شاهدهایی است که عرض کردیم.

ما عرض کردیم جعل دو وجوب برای عام و خاص اشکال ندارد جعل یک مستحب و یک وجوب برای عام و خاص اشکال ندارد خود آقای خویی هم باید بپذیرد. چون وقتی حقیقت حکم امر اعتباری است یا هست یا نیست. بله اگر میگفت استحباب از بین رفته به طور کلی ولی محبوبیتش هست ملاکش هست اینها خوب بود اما استحباب باقی است لکن لا بحدّه الخاص، بازی با الفاظ که نیست حقیقت را آقای خویی که بشکافی همین است که عرض کردیم.

خب این روی مسلک کسانی بود که استحباب را امر اعتباری میدانند و عرض کردیم محذوری هم در این جهت نیست.

اشکال شاگرد: چرا نسبت به جزء دوم میگویید استحباب حیثی است ولی...

جواب: چون استحباب معنایش این است که دوست دارم انجام دهی.

سوال: انجام ندهد اشکال ندارد؟

جواب: احسنت. ولی جزء دوم قوام نیست.

استحباب یک امر عقلایی است . مجعول عقلایی است و یک تعریفی دارد . بله اگر شما بگویید استحباب، آن هم قوامش است. مثل اینکه کسی بگوید حرام با چیز هم جمع میشود. استحباب را اینهایی که معنا کردند اینها به این جهت که اگر همه در ذهنشان .... لذا همه میگویند، هر کتابی را که ورق بزنید غیر از مرحوم حاج شیخ که حاج شیخ هم نرسیده ، یعنی حاج شیخ به یک معنا درست رسیده ولی به یک معنا نرسیده همه میگویند استحباب اصلش هست ولی حدش رفته . خب اصلش با حدش یک فرقی دارد ؟ اصلش هست حدش رفته؟ حاج شیخ اصفهانی متوجه است و میگوید اصلش هست حدش رفته یعنی چه ؟ قوامش امر اعتباری است به حدش است. منتها به این نکته ای که عرض کردیم نرسیده حاج شیخ از یک جهت غفلت کرده آقای خویی وکسانی که قائل به اندکاک شدند از جهت دیگر غفلت کردند.

حل مطلب به این است اگر این عرض ما را کسی رد کند کلام آقای خویی هم باید رد شود. چون آقای خویی میگوید اصلش هست حدش رفته.

و للكلام تنمة انشاء الله جلسه آینده.

و صلی الله علیه و آله و سلم.